



سخترانی میلاد امام علی ۸۳  
حاج حسین خوش لہجہ

## میلاد امام علی ۸۳

بسم الله الرحمن الرحيم

السلام عليك يا ابا عبدالله، السلام عليكم ورحمة  
الله وبركاته، السلام على الحسين و على بن  
الحسين و على اولاد الحسين و اهل بيت الحسين  
و رحمة الله و بركاته

أين الرجبيون؛ كجائند رجبیون؟ خدای تبارک و تعالی  
نمی گوید این الرضانیون که ماه خودش است،  
نمی گوید این الشعبانیون که ماه خود پیامبر است.  
نمی توانیم بگوییم چرا؛ چرا ندارد. می گوید: این

الرجبیون؛ چون که اگر علی را قبول نداشته باشی، خدا را هم قبول نداری، پیامبر هم قبول نداری، به دینم و به تمام گلوله‌های خونم قسم، این است که قرآن را هم قبول ندارید. عزیزان من، باید علی را قبول داشته باشید. تا شما در ماورای این خلقت، خرد نشوید، این چیزها را توجه نمی‌کنید. باید یک قدری کم‌کارتان بگذارید یا فرصتی [ایجاد کنید و در این کارها، کار کنید] چرا گفت: هشت ساعت کار کن، هشت ساعت عبادت کن، هشت ساعت بنشین یک قدری با زنت، بچه‌ات، پدرت، مادرت خوش اخلاقی کن؟ یک حاجت برادر مؤمن را برآورده کن، یک کاری بکن. ما تمام کارهایمان را روی کار و دنیا گذاشته‌ایم.

من به وجود امام زمان نمی‌خواهم خودم را مطرح کنم، می‌خواهم شما توجه کنید. آقا امام زمان در عالم رؤیا به من گفت: مردم اهل دنیا شدند، به دنیا نمی‌رسند. دیشب من داشتم این موضوع را مطالعه می‌کردم؛ برای من یک پیشامد خیلی خوبی شد، دیدم عین همان که مادرش زهرا گفت، رفتند جلسه بنی‌ساعده درست کردند، اینها جلسه بنی‌ساعده درست کردند. آقا امام حسین هم می‌گوید: من کشته جلسه بنی‌ساعده هستم که به اصطلاح یک ادیانی برای خودشان درست کردند. رفقای عزیز، همیشه برای خودشان ادیان درست می‌کنند. وقتی ادیان درست کردند، از ولایت جدا می‌شوند. همین‌طور که حضرت می‌فرمایند: مردم اهل

دنیا شدند، به دنیا نمی‌رسند، امام زمان درست می‌گوید. دنیا این نیست که تو دارا باشی. انگار دارا شدی و نزول پول خور شدی، دارا شدی و ظلم و جنایت می‌کنی، اینکه سعادت بشر نیست؛ «إن اکرکم عندالله اتقاکم»؛ ای کسانی که این نوار مرا می‌شنوید، فکر کنید: «الآخرة بقا و الدنيا فنا» همه دنیا فنا می‌شود. اگر تو میلیاردر باشی، وقتی روح از بدن تو خارج شود و بچه صغیر داشته باشی، حق ندارند یک کاسه بردارند و آب روی تو بریزند. این دنیا به چه دردی می‌خورد که اینقدر تو پایبند آن شدی؟ تمام آن از تو گرفته می‌شود.

بیا و به آخرت چنگ بزن و از این دنیا یک قدری انفاق کن، یک قدری به فقرا بده، یک قدری دل یکی را

خوش کن. چرا امام صادق فرمود: دل یکی را خوش کردی؟ گفت: آری. گفت: دل مرا خوش کردی، مادرم زهرا را خوش کردی. خدا [هم گفت:] صادق جان، من هم دلم خوش شد. «أین الرجیون»؛ کجایند اینها که در این ماه امیرالمؤمنین را به «الیوم اکملت لکم دینکم» قبول داشته باشند، بیایند تا من مزد آنها را بدهم. به تمام آیات قرآن، تمام موهابیم و تمام گلبولهای بدنم این است که هیچ کس نمی تواند مزد ولایت را بدهد.

من تشبیه می کنم که رفقا که در مجلس هستند، علمایی که هستند، دانشمندانی که هستند؛ [اینها] کسانی هستند که دوره تمام علما را دیده اند، کسانی الان در مجلس هستند که دائم عمرشان را با آقای

حائری‌ها و علما طی کرده‌اند. اینها ما را تشویق کردند که در این مجلس آمدند. نمی‌توانم بگویم بعضی‌ها یک قدری چیز می‌شوند. این آقا تهران است، زندگی دارد، داماد دارد، عروس دارد، کسی را دارد، بزرگ است، مهندس است، دانشمند است، همه او را قبول دارند؛ به تمام آن‌ها پشت پا زده است و به مجلس ولایت آمده است. چه کسی می‌تواند مزد او را بدهد؟ آخر چه چیزی در این عالم لیاقت دارد؟ چرا توجه ندارید؟ تمام گلبول‌های خونم به این عمل، به این کارها، توجه دارد. آن را هم چه کسی داده است؟ والله، زهرا داده است، والله، پیامبر داده است، والله، امام زمان داده است.

باباجان، من یک بچه رعیت هستم، این حرف‌ها به من چه؟ شما یکی یقین کنید که این حرف‌ها، آخر، مال من نیست. توجه کنید خدا چه چیزی [می‌گوید]. چه کسی مزد ولایت را [می‌تواند] بدهد؟ خود امیرالمؤمنین هم نمی‌تواند بدهد، خوب شد؟ خود پیامبر هم نمی‌تواند بدهد. چه چیزی در این دنیا به تو بدهد؟ یک باغ به تو بدهد؟ سلطنت روی زمین را به تو بدهد؟ فایده ندارد، خود زمینش هم فایده ندارد. خب، مگر سلطنت را به سلیمان نداد؟ سلطنتی که به سلیمان داد، [طوری بود که سلیمان] گفت: خدا، [سلطنتی] به من بده که به هیچ کس نداده باشی و ندهی. [اختیار] تمام طیور و این‌ها را داد؛ اما یک قسمتی به او داد. حالا یک وزغ یا



به قول ما بچه رعیت‌ها، یک قورباغه می‌آید او را خجل می‌کند. حالا روز عبادت قرار می‌دهد. ای جن به من خبر ندهید، ای طیور به من خبر ندهید، ای ملائکه به من خبر ندهید، ای انس به من خبر ندهید، ای جن به من خبر ندهید، امروز می‌خواهم روز ولایت تشکیل بدهم؛ روز شکرانه. آقا در قصرش است، به عصا تهنه داده است، دید یک وزغ از پله‌ها جفت، جفت، می‌زند. [گفت:] سلیمان چه شده است؟ چه خبر است؟ من هر شبانه روز چند هزار ذکر خدا می‌گویم و شب هم توی دریا می‌روم؛ یک جایی که آب و حیوان است، خودم را به مردن می‌زنم، تا یک نفر مرا بخورد. من طعمه یک حیوان بشوم و او مرا بخورد و سیر شود. سلیمان تمام

اینها را به هم زد و بنا کرد زار، زار گریه کردن. چه می گوئید که یک سنار به هم می زنید، این کارها را می کنید.

عزیز من، بیا توحید را باور کن، ولایت را باور کن. حالا خدا به تو چه چیزی بدهد؟ بعضی ها تعجب نکنند که من این حرف را می زنم. چه چیزی به تو بدهد؟ خب، به سلیمان چه چیزی داده است که یک وزغ او را اینطوری می کند؟ پس مزد ولایت را خود خدا باید در روز قیامت بدهد.

«أین الرجبیون»؛ کجایند کسانی که با علی بن ابی طالب، با امام زمان (صلوات) برخورد نداشته باشند.

والله، تمام گلوبول‌های خونم می‌گویند: این امام زمانی که شما می‌گویید، این علی که شما می‌گویید، این حسنی که شما می‌گویید، این زهرا که شما می‌گویید، توهین به اینها هست. والله، توهین به زهرا و امام زمان است. تو ادیانی هستی، خانم، تو برخورد با زهرا داری. چه چیزت مثل زهرا است؟ چادرت را می‌گیری؟ رویت را می‌گیری؟ جورابت هست، خیالت هست؟ تو دایم به طرف آمریکا و انگلستان همچنین کردی، یک چیزی مد بیاید، [بگویی شوهرم] برای من بگیرد. این شوهر بیچاره از کجا بی‌آورد؟ به تو گفته است فرمان شوهرت را ببر، تو می‌گویی فرمان مرا ببر. تو فرمان را زیر پا گذاشتی. فرمان شوهرت، فرمان امام زمان است. این

کار چیست که می کنی؟ دارم می گویم: بچه هایی که به فرمان مادرشان بروند و فرمان مادرشان، فرمان شوهرشان نباشند، آن فرمان، فرمان شیطان است.

جوان ها به شما می گویم، فرمان پدر متدین، فرمان خداست، فرمان رسول خداست؛ توهین به او توهین به خداست. چرا می گوید اگر به یک مؤمن توهین کنی، خانه مرا خراب کرده ای؟ جوان ها توجه کنید، مادرتان را بخواهید، پدرتان را بخواهید؛ اما مادری که به شما فرمان می دهد، به غیر از فرمان شوهرش؛ آن فرمان فرمان شیطان است. چرا؟ قول خدا و پیامبر است، می گوید: با این مشورت کن، غیر آن بکن. حالا این شوهر عزیزت آن کار را هم که نمی کند، حالا تو باید

محکم بگویی که فرمان مرا ببر؟ حالا رویت را هم می گیری و جلسه امام حسین را هم می گیری؟ این کار چیست که می کنی؟ این مثل همان است که به تو می گوید که فرمان خدا و پیامبر را ببر. «إن الله و ملائکته یصلون علی النبی، یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیماً»؛ تسلیم پیامبر بشوید. (صلوات) پیامبر هم می گوید: تسلیم علی بشوید، علی هم می گوید: تسلیم چه کسی بشوید؟ تسلیم خدا بشوید. خدا و پیامبر هم می گوید: جوان عزیز، تسلیم پدرت بشو. عزیز من، قربانت بروم، فدایت بشوم، بیا و حرف بشنو. (صلوات) این دیگر آمد و ما هم گفتیم. توجه فرمودید؟

حالا یک چیز دیگری می خواهیم به شما بگویم، دلم

می خواهد آقایان توجه بفرمایند. یک شخصی بود، یک سال روزه گرفت. روزه گرفت و عبادت کرد و از تمام زندگی اش گذشت و امام زمان، امام زمان، می گفت که آقاجان، اسم اعظم به من بده. یک روز حضرت یک مقداری برای آن شخص رقت کرد و گفت: فلانی؛ گفت: بله. گفت: کنار آن پل بایست. روایت داریم که روی آن پل یک نفر می توانست برود، دو نفر با هم نمی توانستند بروند. یک نفر بود، بنده خدا یک بار چوب، بار کرده بود، یک قدری از این پل که آمد، یک آدم گردن کلفت و قلدر که سوار اسب بود به این گفت برگرد. گفت: بابا، من یک قدری از راه را رفتم. گفت: به تو می گویم برگرد. او برنگشت و توی گوش آن شخص زد و او را

خون مالی اش کرد و این بیچاره برگشت. آقا امام زمان آمد، به این شخص گفت: چه چیزی دیدی؟ گفت: آقا، یک چیزی دیدم که اگر اسم اعظم بلد بودم، این طرف را فلان، فلانش می کردم، او را می کشتم. امام زمان خیلی ملایم گفت: این اسم اعظم بلد بود. گفت: این شخصی که خون مالی شد، اسم اعظم بلد بود. انسان باید اسم اعظم را با امر به جا بیاورد، نه توی خیال خودش. اگر توی خیال خودش بیاورد، قلدری است. توجه می فرمایید؟ حضرت غایب شد.

حالا من می خواهم این را به شما بگویم. حالا بیشتر ما توجه نداریم: خدا به شما اسم اعظم داده است. چطور اسم اعظم به شما داده است؟ تو هر کاری بخواهی

می کنی. الان می خواهی یک چیز بسازی، می کنی، یک کاری بکنی، می کنی. با چه چیزی می کنی؟ با اسم اعظم. عیسی اسم اعظم بلد بود، گفت: یا علی، مرده را زنده می کرد. داوود می گوید: یا علی، چه می کند؟ آهن به دستش نرم می شود. نه [اینکه فقط] اسم اعظم به تو داده باشد، به کفار هم داده است. چرا؟ اسم اعظم داده است؛ [اما] وقتی به تو می گوید عمرت را به چه چیزی طی کرده ای، بازخواست اسم اعظم از تو می کند. اسم اعظم به تو داده است؛ اما اسم اعظم دو جور است: یک اسم اعظم به تو داده است، آن وقت گفته است امر مرا اطاعت کن و تو نمی کنی. حالا اگر با این اسم اعظم، مو به مو خدا و پیامبر را اطاعت کردی، درست است.



حالا وقتی اطاعت کردی، آنها هم یک اسم اعظم به تو می دهند. آن اعظمی که امام زمان به تو بدهد، طیران داری؛ اما این اسم اعظم که خدا به تو می دهد، از تو بازخواست می کند.

الان اسم اعظم داری، شما از کجای تهران به اینجا آمدی؟ [چون] اسم اعظم داری. از کجا کار می کنی؟ [چون] اسم اعظم داری. یعنی چه؟ آن خارجی هم همین ساخت است. حالا شما این اسم اعظم را بردی و کنار گذاشتی. خدا حاج شیخ عباس را رحمت کند، یک صلوات به روح ایشان بفرستید، ایشان می فرمود: اسم حسین، اعظم است، اسم امیرالمؤمنین، اسم اعظم است. شما الان اگر این اسم را؛ یعنی امر این اعظم را

اطاعت کردی؛ یعنی شما زمانی نشدی، امام زمانی شدی [آنها هم به تو اسم اعظم می دهند که می توانی طیران کنی]. اغلب ما زمانی هستیم، هر جا زمان بگویند، پشت آن می رویم، هر کجا حرف است، آنجا می رویم. هر چیزی که قال است آنجا می رویم. وقتی «زمانی» شدی، خودت را جدا می کنی. تو الان ادیانی شدی، یک ادیان داری. الان علم فلسفه، ادیان است، علم جغرافیا، ادیان است، علم کلام، ادیان است، آن که اسمش را نمی توانم بیاورم، ادیان است. هر کسی یک ادیان درست کرده است و با ادیانش دارد کار می کند. آن ادیان را دارد و یک نگاهی هم به امام زمان می کند. این توهین به امام زمان است. تو باید امرش را اطاعت کنی. یک برخورد

هم با امام زمان دارد، یک روضه هم می خواند، یک جلسه ای هم می گیرد. خانم، جلسه می گیرد، آواز هم می خواند، رویش را هم نمی گیرد؛ آن وقت می گوید ما یاور امام زمان هستیم و زهرا هم ما را شفاعت می کند. بخور تا بیاورد! همین که [بخواهی] بخوری [می بینی] نپخته است، نمی توانی بخوری. خانم، فهمیدی؟

حالا عزیز من، فدایت بشوم، ببین من چه می گویم. پس خدا اسم اعظم را به تو داده است، چرا کفران می کنی؟ این اسم اعظم را به تو داده است، روی تو حکم گذاشته است: نگاه به زن مردم نکن، [نگاه] به بچه مردم نکن، غش در معامله نکن، خیانت نکن، بدچشمی نکن، معامله ربوی نکن، دروغ نگو، تهمت

زن، این کارها را به تو گفته است که نکن؛ [اما] همه آن کارها را داری می کنی. آره، امام زمان! امام زمان! [هم می گویی و] یک مسجد جمکران هم می روی. خب، برو، چه فایده ای دارد؟ حالا گفتم: آن اسم اعظمی که آن وقت امام زمان به آدم می دهد، دیگر طیران داری؛ مثل اینکه به شیخ بهایی داده است، طیران دارد.

حالا شما خیال نکنید، والله، به دینم قسم، الان آدم توی مجلس هست، آسمان هم می رود. به دینم قسم، الان آدم در مجلس هست. یک موقعی من از ذرات صحبت کردم، من بی خود کسی را نمی خواهم. این مرد بزرگوار توی فکر فرو رفته بود. من گفتم که ذراتی که خلق شده است، همه چیز داشته است. مثال آن را به

یک فیل و پشه زدَم. گفتم: بین این فیل به این بزرگی، این پشه به این کوچکی دو تا چیز هم از این بالاتر دارد، بال دارد. فیل خرطوم دارد، این روده دارد. هر چیزی دارد، پشه دارد. این دستگاه‌ها را روی پشه گذاشتند، دیدند هر چیزی که فیل دارد، [پشه هم] دارد. گفتم: ذرات ما هم آن موقع کوچک بوده است؛ اما بزرگ بوده است. حالا خودت شدی، رشد کردی. ایشان البته خودشان به من نگفتند؛ مرد مبرایی هست. برای یک نفر نقل کرده بود، گفته بود: من آنجا رفتم، من را به آسمان بردند. همینطور این ذرات به صورت من می‌خورد}} {توضیح|آخر، ذرات خیلی هست، حالا باید بیاید، دنیا که آخر نمی‌شود) می‌رفتم و من ذرات را

می دیدم. گفت: رفتم و با آن شخص توی آسمان رفتم و خیلی بالا رفتیم. حالا تا کجا رفته است. گفت: ما دیدیم اینجا هستیم. من سراغ یک نفر را گرفتم. گفت: به من گفت آن نفر، آنجاست. ما تا اینجا می توانیم برویم، از آنجا جلوتر نمی توانیم برویم. آدم است که الان اینجا نشسته است و سیر جهانی دارد؛ یعنی جهان را سیر می کند. چرا سیر جهانی دارد؟ چرا؟ «من» ندارد.

به حضرت عباس تا «من» دارید، علی ندارید. تا «من» دارید، زهرا ندارید. تا «من» دارید، قرآن ندارید. ببینید، چرا من اینطوری تند حرف می زنم؟ خوارج نهروان «من» داشتند، علی نداشتند. عبادت داشتند، عبادت بی علی، بی وضو هست. حالا چه می گوید؟ می گوید: نه عمرو

عاص، نه معاویه، نه علی باشد که ما عبادت کنیم. خاک بر سرت کنند. چه عبادتی؟ عزیز من، سند عبادت باید علی باشد. تو چه عبادتی می کنی؟ به درد نمی خورد. سیصد سال عبادت کرد، عبادت مخلصانه؛ حالا شیطان یک امر را اطاعت نکرد، گفت: گم شو. تو چند تا امر را اطاعت نکردی. [آیا] به این عبادت های پوشالی ات می نازی؟ والله، من نماز شب می خوانم، می گویم: خدایا، من چیزی که از تو نمی خواهم، ما را غضب نکن. آخر، اگر من جلوی یک بزرگی دو دفعه، سه دفعه، همچنین کنم، می گوید: برو فلان فلان شده، چقدر من این طرف و آن طرف نگاه می کنم، مرتب، حواسم این طرف و آن طرف می رود، تو دوباره شب دیگر

ما را بیدار می کنی. وقتی من را بیدار می کنی، من خجالت زده هستم و از آن بی توجهی که دیشب با تو داشتم، حیا می کنم.

چرا با امام زمانتان بی توجه هستید؟ اغلب ما پیرو زمان هستیم، زمان چه چیزی آورد که نخریدی؟ من در جای دیگر گفتم: آخر، این زمین خانه تو، بیت خداست، چرا آن را بت کده می کنی؟ خانم، تو اگر در این بیت باشی، (من روی مناسبت می گویم، نمی خواهم تکرار کنم.) تو مریم هستی، عیسی به وجود می آوری. والله، الان مریم هست، بعضی از زنان آقایان مهندس هستند که مریم هستند و عیسی به وجود آوردند، من خاک کف پای بچه هایشان را می بوسم. حالا هم هست، خیال نکنید



که نباشد، توی خود مجلس هست. (صلوات)

پس بنا شد این حرف‌ها تازگی ندارد. خدا به شما اسم اعظم داده است؛ اما این اسم اعظم که به تو داده است، همه جا می‌توانی بروی، همه کار می‌توانی [بکنی]، به چه قدرتی [می‌کنی]؟ تو جسمی، آن قدرتی که داری، اسم اعظم است؛ چرا توجه نداری؟ چرا آن قدرت را صرف صاحب قدرت نمی‌کنی؟ باید آن قدرت را صرف صاحب قدرت بکنی. چه کسی این قدرت را به تو داده است؟ چرا فراموش می‌کنی؟ چرا بچگی‌ات را فراموش می‌کنی؟ چه کسی به تو نموداد؟ چه کسی به تو این قدرت را داد؟ چرا با خدا و امام زمان مخالفت می‌کنی؟ شما ببین، کسانی که آمدند این قدرت را صرف

صاحب قدرت کردند، به کجا رسیدند؟ سلمان به کجا رسیده است؟ «سلمان منی أهل البيت»؛ شاه عبدالعظیم حسنی به کجا رسیده است؟ می گوید: زیارت او، زیارت امام حسین است. آیا زیارت خلق هم زیارت امام حسین می شود؟ نه والله، [عظمت] زیارت شاه عبدالعظیم، [برای] آن عقیده ای است که به امام هادی داشت، [برای] آن امری که اطاعت می کرد، [برای] آن تواضعی که با امام داشت، [برای این است که] امر را اطاعت می کرد. زیارت آن امر است که زیارت امام حسین است، نه زیارت جسم عبدالعظیم حسنی. {توضیح} هر طور که می خواهد بشود}}

گفتم: هیکل تو ارزش ندارد؛ چرا؟ الان من روایتش را

می‌گویم که تند نشود. جوان در این مجلس است، این حرف‌ها را نشنیدند. حالا من به شما می‌خواهم بگویم که بدانید من، خودم، ارزش ندارم. توجه فرمودید یا نه؟ این کافر، خیلی سرو مر است. پشت تلویزیون یا ویدئو که دیده‌اید، خوشگل‌هایش را دیدید، گنده‌هایش را هم که دیده‌اید. آن را می‌بینی و آن گنده‌اش را هم به تو نشان می‌دهد! همان گنده، پدر تو را درمی‌آورد. دیدید که؟ چرا نجس است؟ پس هیکل ارزش ندارد. حالا این هیکل گفت: «لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی ولی الله» [این عقیده] ارزش دارد. پس اگر من می‌گویم شاه عبدالعظیم حسنی ارزش دارد، درست می‌گویم. شاه عبدالعظیم حسنی جلد قرآن است، شیعه جلد قرآن

است. قرآن همان است که در دلش هست؛ یعنی یقین ولایت. (صلوات)

تمام ادیان، علم فلسفه، علم کلام، علم روز، علم جغرافیا، شعر و شعرا؛ هر چه هست باید اتصال به ولایت باشد. اگر متصل به ولایت نباشد، جسم است. وقتی که متصل به ولایت شد، روح می شود. «انا انزلناه فی لیلة القدر و ما ادراک ما لیلة القدر، لیلة القدر خیر من ألف شهر تنزل الملائكة و الروح»؛ همانطور که ملائکه تنزل می کند؛ عبادت تو هم باید پیش امام زمان تنزل پیدا بکند. این درست است، وگرنه والله درست نیست. باید عبادت تو در مقابل امام زمان تنزل پیدا بکند، در مقابل علی بن ابیطالب کرنش کنی. آنها که نکردند به کجا

رسیدند؟ مگر خدا عبادت می‌خواهد؟ بیشتر ما مردم که عبادت می‌کنیم مشرک هستیم، بیشتر این مردم، مقدس‌ها، [که] عبادت می‌کنند، مشرک هستند. چرا؟ چون خیال می‌کنند خدا هم عبادت می‌خواهد. خدا عبادت می‌خواهد، چه کند؟ مگر خدا محتاج تو است؟ ائمه هم محتاج عبادت نیستند. خلق، محتاج است. حرف، اساسی است: در تمام عبادت‌هایتان باید در مقابل ولایت کرنش کنید. هر چیزی که به ولایت وصل نیست به درد نمی‌خورد.

امشب گفتم: خدایا، یا رسول الله، این چیزهایی که می‌خواهم، برای رفقایم می‌خواهم. من اول شما را اینجا آوردم، توی جبهه جنگ، شما را جلو گذاشتم و

خودم هم این عقب هستم. اول می گویم این ها. همین ساخت که می گویم اول علی، می گویم اول رفقایم. گفتم: یا رسول الله، به ما عیدی بده، همین که به حضرت ابراهیم دادی. ابراهیم گفت: من شیعه بشوم. ما شیعه هستیم؛ اما می خواهیم شیعه تأیید شده بشویم. دلمان می خواهد همه رفقای ما سلام الله علیه بشوند(صلوات).

این که من پشت نوار گفتم، کس دیگری هم نوار مرا می شنود. اینکه به شما گفتم که شیعه از انبیاء به غیر از پیامبر آخرالزمان بالاتر است، سندش اینجا هست: اینقدر ابراهیم در مقابل رسول الله در عالم رؤیا گریه کرد تا شیعه شد، حالا سلام الله علیه شد. شیعه، سلام الله علیه

است. من این حرف را می‌زنم و از کسی هم نشنیدم. «اللهم صل علی محمد و آل محمد» (صلوات) برای آل محمد، صدقه حرام است. «اللهم صل علی علی و آل علی»؛ شیعه‌ها آل علی هستند و این است که صدقه حرام است. والله، من نه صدقه می‌خورم، نه رد مظالم، نه سهم امام؛ اگر خوردم، بی‌دین از دنیا می‌روم، اصلاً نمی‌خورم.

حالا رفقای عزیز، اگر می‌خواهید صدقه بدهید این را به شما بگویم. من دیروز به حرم رفتم دیدم همچین تا آن بالا اسکناس ریخته است. من نمی‌گویم نکن، من حرف مرحوم آقا سید ابوالحسن را می‌زنم. ایشان فرموده بود که تا حتی توی حرم ابوالفضل نریزید. شما نذر حضرت

معصومه، نذر امام حسین بکنید، نذر حضرت عباس بکنید؛ آن وقت آن نذری که کردید به سادات بدهید، به مردم بدهید. نذر عیب ندارد، به سادات هم می‌توانید بدهید. آخر، این چه کاری است که می‌کنید؟ بیشتر ما جاهل به احکام هستیم، نه جاهل به مسأله. ما اصلاً جاهل به احکام هستیم. احکام خدا، امر ولایت است، احکام خدا دستور اینها است. آنها می‌خواهند ما را به جایی برسانند. عزیزان من، قربانتان بروم، بیایید حرف بشنوید.

خدایا، عاقبت ما را به خیر کن.

خدایا، ما را با خودت آشنا کن.



خدایا، ما را بیامرز.

یا رسول الله همان چیزی که گفتم: جان فاطمه به ما  
بده، همان که گفتم ما را شیعه علی کن.

**یا علی**